

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد و آله الطاهرين

برای دانلود متن [کلیک کنید](#)

اللهم عجل لوليک الفرج واحفظه من کل سوء و اجعلنا من خير اعوانه وانصاره

اللهم صل على محمد و آل محمد واهدنا لما اختلف فيه من الحق باذنک انک تهدي من تشاء الى صراط مستقیم

ما در نشست اول ابتدا یک نکاتی را بیان کردیم نکات هشتگانه ای که بیان شد .

در همان جلسه اول ما وارد یک پرونده شدیم راجع به اسقاط حمل صحبت شد؛ و گفته شد که اگر مادر فرزند خود را اسقاط کند و کسی هم بچه را بکشد و معلوم هم نباشد که فوت فرزند به خاطر سقط مادر بوده یا نفر دوم که او را کشته است .

رفتیم جلسه دوم وارد پرونده دوم شدیم و ما در هر درسی یک پرونده جدید باز کردیم و بحث این بود که آیا استناد به صفحه فیس

بوک متهم صحیح است ؟ براساس پرونده ای بود که در دادگاه فرانسه به آن رسیدگی شد. و توضیحاتی داده شد و به بهانه این

پرونده آیا اصل بر منع ورود به صفحه فیس بوک دیگران هست یا اصل بر جواز است؟

در نشست سوم پرونده ای بود مبنی بر رجوع از هبه و از هبه مهریه ؛ خانمی بود مهریه اش را هبه کرده بود و برگشته بود و این

محل اختلاف شده بود.

در نشست چهارم مساله ای بود لزوم یا عدم لزوم كفاره بر قاتل عمد اگر قصاص شود یا بمیرد. چون قاتل عمد باید كفاره بدهد

....بحث این است اگر او را اقصاص کنند آیا قبضش باز باید كفاره هم بدهد یا این که اگر مرد ای از مالش باید كفاره بردارند؟

پرونده پنجم را در نشست پنجم مطرح کردیم...تحت عنوان : فی کیفیت تقسیم الدیه علی العاقله

بحثی است که اگر پذیریم عاقله باید در قتل خطا دیه را بدهد آیا بین غنی و فقیر تفاوت است یا نه ؟ این جا بود که اصل مهمی

مطرح شد که آیا اصل بر تساوی است و تفاوت بیان زائد می خواهد یا چنین حرفی نداریم...

مواردی بود که بیان کردیم که چنان چه شارع بیان نکند حمل بر مورد خاص می شود یا جایی که مورد لازم نیست.

تطبیق ششم : در جلسه ششم عنوانی که بود : مفهوم گیری بر اساس دانش اصول فقه از نصوص دینی و متون فقهی

سری به ماده 660 قانون آیین دادرسی مدنی زدیم و مواد دیگر

و اما آخرین نشستمان در اواخر خرداد امسال بود : تحت عنوان اسم گزایی و واقع گزایی

انشاء الله که گذشت زمان بیش از یک ماه باعث فراموشی شما نشده باشد.

در موضوع گفته شده کتاب روش شناسی اجتهاد ج 1 که چاپ شده از ص 293 تا 319 به این مبحث اختصاص داده شده این

26 صفحه را ببینید . این کار بسیار و شاید صدها ساعت فکر و تأمل و تتبع پشت آن است قدر بدانید و آن را مطالعه کنید.

عنوانی که این بحث در آن مطرح شده این است:

فقه توقف حداکثری بر الفاظ نصوص (اسم گزایی یا نومینالیزم) و فقه هویت گرا(غایت گرا، معنا گرا، فاکشنالیزم)

فقه توقف حداکثری بر الفاظ نصوص این کلمه حداکثری، بار دارد بارش این است که ما توقف بر الفاظ نصوص را که داریم

مگر کسی می تواند فقیه باشد و بگوید من متوقف بر الفاظ نصوص نیستم و بعد مرادش را توضیح بدهد و بگوید مرادم توقف

حداکثری و جمود است....ما این کار را کردیم که اشکالی پیش نیاید بین توقف حداکثری به طوری که بسیاری از وقتها شخص

از غایت و هویت فاصله می گیرد و توقف لازم نه حداکثری فرق است میدانید چرا ما این عنوان را آوردیم؟ به این دلیل است که

دو نگرش واقعا دو فقه متفاوت را شکل میدهد انشاءالله اگر فردا از فقهای آینده باشید باید ببینید مبنای شما چیست؟  
مثلا شما می خواهید یک قاضی باشید؛ مثلا یک قاضی که توقف حداکثری بر الفاظ قانون دارد و یک قاضی که هويت گراست  
و خیلی روی کلمات قانون معطل نمی شود بین این ها تفاوت است.

گاه توقف بیش از حد بر نصوص قانون اشکالاتی را در نحوه قضاوت و در مدت زمان رسیدگی به یک پرونده ایجاد می کند در  
حالی که با حالت تعادل و اعتدال بسیاری از این مسائل حل خواهد شد. این قضیه اختصاص به فقه و فقاہت ندارد حتی کسی  
که می خواهد قاضی باشد باید این مطلب را مد نظر داشته باشد.

سوال این است که در تراث ما به چه شیوه عمل شده است در متون دینی و تراث علما؟ یا در روایات؟  
یا یک تلفیقی است؟ کدامیک؟ من انتظار جواب ندارم. اما به شما بگویم که به این تعلق گرفته که ما از هر دو اندیشه هم در  
روایات متون داریم هم در متون علما ....

تعیناتی ما داریم که نشان از اسم گزایی دارد و تعیناتی داریم که نشان از هويت گزایی و واقع گزایی دارد...  
از این حدیث شما چه می فهمید؟

«انا نجد اشیاء قد وفقها الله بین احکامها و ان کانت متفرقه»

مرحوم شیخ حر نقل می کند از امام صادق علیه السلام که امام فرمودند: ما پدیده هایی را می بینیم که خدا یک حکم بر آن ها  
جاری کرده است ....

مثلا فرموده بول نجس و خمر هم نجس است

و از آن طرف هم

«و نجد اشیاء فرق الله بین احکامها و ان کانت مجتمعة» برخی پدیده ها، احکام آنها فرق دارد اما خواص مشترک دارند.

مثل عرق بدن با بول میگویند این ها خواص مشترک دارند ولی احکام متفاوت دارند . عرق پاک است و بول نجس است ..لذا  
امام علیه السلام می فرمایند:

«فدلنا ذلک ان اشتباه شیئین غیر موجب لاشتباه حکمین» که مشابهت دو چیز موجب نمی شود مشابهت حکم به وجود آید .  
ان الاحکام مأخذها من السمع و النطق دون اعتبار النظائر ...ما می خواهیم از شما بپرسیم این حدیث به درد کدام طرف می  
خورد؟ الاحکام تدور مدار موضوعاتها .....

ما نشانه هایی نه ضعیف و نه نحیف از اسم گزایی می بینیم وقتی میرزای نائینی میگوید الاحکام تدور مدار الاسماء ...سوال این  
است که فقیه ما چه برداشتی خواهد داشت؟ قطعاً استنباط او این خواهد بود که در استنباط باید بر نصوص و الفاظ توقف  
کنیم.

وقتی قرآن می فرماید : انما الخمر و المیسر نجس .... شما نمیتوانید کپسول قرص را هم تطبیق دهید و بگویید این هم نجس  
است...

ما در متون دینی و متون علمایی ...بر مبنای واقع گزایی هم احادیثی داریم یعنی صرفا بر الفاظ تکیه نمی کند.

«ان الله تبارک و تعالی لم یحرم الخمر لاسمها و لکن حرمها لعاقبتها ..فما فعل فعل الخمر فهو الخمر ...امام می فرمایند خمر  
صرفا به خاطر اسمش حرام نشده بخاطر کارکرد و عاقبتش هست که حرام شده است. لذا اگر کپسول و یا قرصی به بازار آید و  
همان کاری را کند که شراب می کند این هم حرام است یعنی کارکرد و عاقبت شراب را دارد براساس این نظر.... و این را هم  
داریم که:

الاحکام تدور مدار المسمیات .....

یعنی واقع یا الاحکام تدور مدار الواقع ....

جایی داریم الاحکام تدور مدار المصلحة ....

تدور الاحکام فی اکثرها وجوبا مدار المصلحة و حرمة مدار المفسدة ...

اگر به شما می گفتند احادیثی را بیابید که دلالت بر واقع گزایی کند آیا زیباتر از این ها را پیدا می کردید؟

سوال این است که واقعا این ها را چگونه باید با هم جمع کرد؟

یا این که این ها را با هم جمع نمی کنند و یک گروه اول را می گویند و گروهی دیگر دومی را می گویند؟

ممکن است کسی ادعا کند ما علمایی داریم که اصلا کار به واقع ندارند و فقط با نصوص کا رمی کنند..و گروهی دیگر را داریم که کار به واقع دارند و اصلا دنبال الفاظ نصوص نیستند....

سوال این است که چگونه باید این ها را با هم جمع کنیم؟

جالب این است که ما در خود اصولیها این دو گروه را داریم...من وقتی می خواهم نمادهای تجمد بر الفاظ را بیاورم ....از آقای خویی می آورم در حالی که ایشان ایستاده بر قله اصول است و از اخباری ها هیچ نمی آورم ...

از آن طرف هم ما اخباریهایی داریم که نواصولی هستند مثل صاحب حدائق ....

ضمن این که اخباری ها هم یک گروه نبودند .....

در این که در طول تاریخ راجع به این ها قضاوتهای نابجایی شده من این ها را قبول دارم ....

به هر حال اخباری ها خدماتی داشتند منتها اینها زبان تند و زبان مشمئز کننده داشتند..کتاب اخباریگری آقای بهشتی را بخوانید ....

بحث این است که ما باید نمونه های هر دو گروه را تحلیل کنیم... و بالاخره ببینیم علما چه کار کردند و ما باید چه کار کنیم و چون بحث ما اصول فقه کاربردی است ما شروع کنیم به مثال زدن و تطبیقات را بیاوریم

#### ● تحلیل نمونه ها

به این معنا که بخش اول، بیشتر با جریان اول مناسبت دارد و بخش دوم با روش دوم ....

ممکن است به ذهن ما بیاید که مثلا امام صادق علیه السلام فرمودند باید اسم گرا باشید و امام کاظم فرمودند که باید واقع گرا باشید اما در واقع این طور نیست.

یکی از کتابها در این باره رسائل شیخ است ؛ شیخ انصاری می فرماید: وقتی اجسام تغییر میکند مراتب تغییر مختلف است....قسم اول تغییری است که موجب تغییر نام می شود لکن سطحی است به طوری که عرف آن را پدیده جدید نمیدانند....

اما بحث این است که گاهی وقتها موجب شک می شود...ایشان می گوید اگر موجب شک شود ما با استصحاب حکم آن را درست می کنیم...مثلا اگر آب نجس بخار شود، اگر بخار غیر آب باشد، استحاله شده و لذا بخار آب نجس ، نجس نیست . ولی اگر استحاله نباشد، آب نجس شده بخار و همان است و نجس است.

موضوع این است که گاه از استصحاب هم کار بر نمی آید.

ما یک انقلاب داریم یک استحاله و یک استهلاك داریم

لذا گفته می شود یکی از مظهرات انقلاب است

یکی از مظهرات استحاله است

یکی از مظهرات، استهلاك است....

این ها را در عروه ج 1 می توانید نگاه کنید ...

جناب شیخ می آید و اقسام تغیر را سه قسم می کند...

التغیر ثلاثة اقسام

تغیری که لا یوجب(نیاز به استصحاب هم نیست)

تغیری که یوجب به کمک استصحاب

و تغیری که یوجب و از استصحاب هم کمکی بر نمی آید.

ممکن است کسی بگوید این چه ربطی به بحث ما دارد؟

ما دنبال این هستیم که ما تغیرات را لحاظ کنیم یا اسم پدیده را ؟

اگر گفتیم اسم معیار است زبیب غیر از انگور است...

ولی اگر گفتیم واقع؛ زبیب و انگور یک حکم دارد.

آدرس اگر می خواهید:

فرائد الاصول ج3 ص 300 تا 302.

